

اقبال چهره کشا و عالم طراوت تازه هفت زمین و زمان نصارت نو گرفت کور باطن حمد شده در
مغاک خاکسار فی و رفیع خاک اوبار برق ایشان بخت آمد جهان هر جوان شد انصاف زاده معدن سکارا

در این اقبال بزرگان جهان
نور خیزد در زمان دور انداخت در میانی
کشاید پرده که از بخل جهان است

باید بزرگی در مرتبه رسیدن قاسم باید کرد که اگر پرده چند لطیف تر ازین از چه مقصود بردارد و جلوه چند
خاص نماید کار نامه نشود و حدیثی که بطور زیاده آمانا که خصمت اظهار ندارد و با نظارگی در نظر و این
در نمی آید همه مملکت و اقبال با با که چهار جنبه خود یوس که است افتاده است محرابین با اقبال

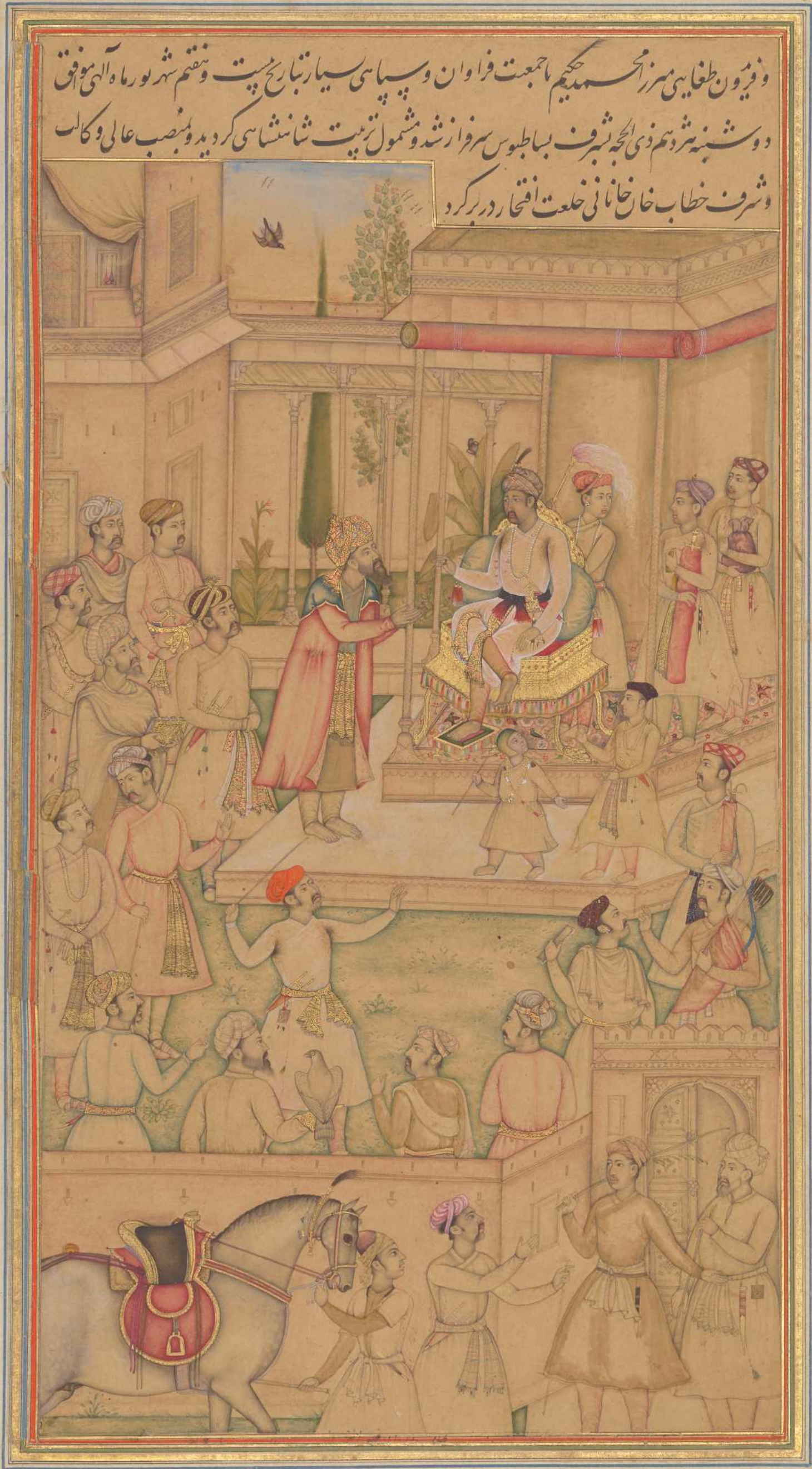
هنر خیزد از این اقبال خود نمی آید
بدر آید که از تعلیمی بودی با اس و اس
ابو الفضل همه تصدیق بر آورد نمود

در سیمیان مخلوطم ازین که کور باطن تا توان بین حرف را از قسم خوش آمد دانند پیش ازین حرف سیر سیم
این اندیشه در نظر خانه من نیست چه آنجا سیمیان او در راه نمی مانند از طبعیت کویم نه از فطرت
کی که آرد آنکه رشک روشنی است با کویم آنچه من در کشتی است چون عصبه پس منم

بود باید که از این اقبال خود نمی آید
نشود دولت اقبال بونه است با اس
مادفات اقبال نه شهنشاهان کور

پیک خان قاسم خان مبرور و حاجی محمد حسین ادر او و خواججه عجب المنعم مشهور بنواجه بادشاه مریم و
ابو الفتح پیر فیض پیک و سر محمد شایبوری مولای عجب الباقی صدر و مولانا خرد زکر و پائیده محمد و سکن

و فیرون طغایی سرزمین حکیم باجمعت فراوان و سپاسی بسیار تبار محبت و تقم شهر لور ماه الهی موفق
 دو شب نیز در دم ذی الحجه شریف با طوس سرفراز شد و مشمول تربیت شانشناسی گردید و منصب عالی و کمال
 و شرف خطاب خانانانی خلعت افتخار در بر کرد



۶۷

کوروس

۶۲

۲۲۸